

روایتی بود از امام صادق (ع) که فرموده بودند طلاب علوم سه دسته اند؛ دسته اول را نام گذاری کردند به صاحب الجهل و المراء و اشاره فرمودند که این صاحب الجهل و المراء هم جدل کننده است هم موذی است و همه جا هم حرف میزند، خودنمایی میکند، اشاره ای که در روایات داشت و جزایی که برای او قرار داده شده بود این بود که خداوند کمرش را میشکند، بینی اش را به خاک میمالد، گروه دوم که به آن اشاره کردیم، صاحب الاستطالة و الختل بود، کسی که دنبال این است که خودش را بزرگ کند، دنبال تکبر است، تعبیر لطیفی داشت که این فرد فهو لحوائهم هاضم و لدینه حاطم؛ این فرد حلوای ثروتمندان را میخورد اما دین خودش را هم از بین میبرد، جزایی که در این روایت برایش قرار داده شده بود این بود که خداوند چشم باطن را از او میگیرد و نام او را از آثار علمای بعدی حذف میکند، در این باره مقداری صحبت کردیم و با هم مسئله را مرور کردیم،

گروه سوم: گروه دیگری که در این روایت به آنها اشاره میشود، گروه سوم، صاحب الفقه و العقل که دستهای هستند مقابل آن دسته های دیگر، در حقیقت دسته رستگاران اند، فقه در اینجا به معنای فقه مصطلح نیست، به معنای فهم است، گروهی که در مقابل بالا دنبال جهل نیستند دنبال عقل اند. یک کتاب بسیار خوب شرح حدیث جنود عقل و جهل است که یکی از کتاب های اخلاقی امام است، عقل و جهل را مقابل هم قرار داده و تمام صفات رذیله طبق روایتی که در اوایل کافی نقل شده، اینها جنود جهل اند و صفات محموده صفات و جنود عقل است. در آنجا امام سعی کرده آنها را شرح بدهد، صاحب الفقه و العقل آن دسته بعدی اند، ذو کآبه و حزن و سهر؛ این گروه صاحب کآبه اند یعنی بدی حال از شدت ناراحتی، تعبیری که خود حضرت امام که کابه را معنا کرده اند، گفته اند بدی حال و انکسار از شدت هم و حزن، اینها خوش نیستند تعبیر «بزن بر طبل بیعاری که آن هم عالمی دارد» در موردشان صدق نمیکند و سهر هم یعنی شب زنده داری.

دوستان راغب بودند و به من هم این روزها می گفتند که مقداری از زندگی شخصی امام بگوئید، شاید هم توقع به جایی است که نقل کنیم این قید سومش این «سهر» واقعا در زندگی امام این شب زنده داری و شب بیداری و پیش از سحر بلند شدن، یک نمود بسیار پررنگ داشت، مرحوم همسر امام نقل میکردند خودم از ایشان شنیدم که میگفتند این مدت هفتاد سال زندگی با امام یک شب نشد که امام بیدار نشود این اواخر میگفتند که سالهای آخر امام به من گفتند که ساعت را زودتر کوک کن، مثلا یک ساعت به صبح کوک میکردی یک ساعت و ربع به صبح کوک کن چون من پیر شده ام اعمالم کند شده، دیگه اون تندری را ندارم لذا طول میکشد، قبلا فرض کن دو رکعت نماز به سه دقیقه پنج دقیقه میکشید الان شش دقیقه طول می کشد. این نقطه اتکا انسانهایی است که برای خدا زندگی میکنند مرحوم ابوی ما نقل میکردند که من در هواپیمایی روز دوازده بهمن که به سمت ایران می آمد من رفتم بالا که یک هواپیمای دوطبقه بود اجاره کرده بودند که از فرانسه بیاید به ایران، همه پروازها به سمت ایران تعطیل بود طبیعتا تنها پروازی بود که به سمت ایران می آمد، کسی هم نبوده مثلا شصت هفتاد نفر در هواپیما بودند که حالا اون هم داستانهایی دارد که نزدیک های دوازده بهمن شدیم قصه اش را نقل میکنیم، می فرمودند من رفتم بالا طبقه دوم هواپیما امام آنجا بودند منتظر بودند، آخرهای شب بود که به سمت ایران می آمدیم، گفتند رفتم بالا به امام گفتم کاری ندارید گفتند نه من می خواهم بخوابم و من آمدم از راه پله هواپیما پایین یادم افتاد یک چیزی بالا جا گذاشتم، برگشتم از این راه پله بالا دیدم خوابشان برده؛ این آرامش تصور کنید اون لحظه را سعی کنیم ذهن خودمان را نزدیک کنیم؛ نتیجه مبارزات صد ساله یک ملت است این هواپیما احتمال دارد منهدم بشود، دزدیده بشود، احتمال هزار و یک خطر وجود دارد فردا چه اتفاقی می افتد؟ الان که ما از پس سالها به این حادثه نگاه میکنیم میبینیم این حادثه ای است که خب اتفاق افتاده و سالم است، اما میبینید کسانی که پای آن هواپیما ایستاده اند اسلحه دستشان است لشکر دشمن است یعنی هواپیما وقتی مینشیند کسانی که امام را استقبال میکنند لشکر دشمن هستند که تحویل میگیرند، فقط همین مورد آدم وارد فضای میشود که نمیداند چه اتفاقی می افتد، حالا استقبال مردمی و مردمی که در خیابان اند کشته میشوند یا نمیشوند، این آرامش از کجا



ناشی میشود؟ از همان ذو فقه و عقل؛ این عقل و فقه و آرامشی که نتیجه این فقه و عقل است، میخواستیم این را بگویم که آن شب امام برنامه نماز شب شان عین همیشه بود نه زیاد تر شد نه کم تر، مطابق معمولشان سر ساعت بلند شدند، نمازشان را خواندند بعد هم نماز صبح، من طلب العلا سهر الیالی؛ کسی که بزرگی را طلب میکند شبها را بیدار میشود، این بیداری شب یک ارتباطی بین انسان و خالق خودش ایجاد میکند، این ارتباط باعث آرامش میشود، باعث طمأنینه میشود، و از آن طرف باعث شجاعت میشود، خیلی به این نکته تنبّه داشته باشید، روزهای گذشته هم گفتیم که انسان، این را من خودم هم از امام شنیدم از بزرگان اخلاق دیگر هم شنیدم، انسان اینگونه نیست که بعد از اینکه به جایی رسید بتواند خوب بشود، خوب شدن از همین روزهای اول زندگی آدم شروع میشود، آن طوری نیست که اگر نطق واسع پیدا کرد یک سعه نفوس پیدا کرد بگوید آن موقع شجاع میشوم آن موقع چشمم را روی حطام دنیا میندازم آن موقع اگر کسی خواست من را با پول بخرد، وجوهات بدهد که هفته گذشته هم راجه به اون صحبت کردیم؛ آن موقع دست رد به سینه اش بزنم، مطمئن باشید انسان بزرگ و کوچک از این حیث هیچ تفاوتی ندارند، یک بچه دبستانی همان مقدار از گرفتن یک دوچرخه خوشحال میشود که ممکن است رئیس جمهور آمریکا از گرفتن یک هواپیما خوشحال می شود، میزان خوشحالی شان یک اندازه است، میزان خوشی یک اندازه است، همان که یک آدمی از یک اخم یک کس بی ارزش همان مقدار ممکن است بترسد که یک عالم بزرگی، یک مرجعی، یک ذی نفوذی از یک اخم انسان بزرگتری، باید تمرین مسائل اخلاقی را از لحظات پایین در زندگی شروع کرد این هم نمیشود جز اتکا به خدا، جز اینکه آدم باور کند دنیا دار قرار نیست، یک دوره گذار است، گذشتهها همه فراموش شده اند، رفته اند، اینجور نیست که فکر کند آدم تمام دنیا بر مدار همین چند روزه ما میگذرد، مهم این است که چگونه زندگی کنیم، راجع به این روایات بیشتر زندگی میکنیم، پس دسته سوم ذو کآبة و حزن و سهر، که حالا انشاءالله شاید راجع به اینکه چرا مومن حزن است، در روایات دیگر هم داریم که مومن شاد است، جمع بین اینها چیست؟ آن روایتی که میگوید مومن شاد است، کسی که توجه به خدا می کند دلش با نشاط است، از آن طرف چرا می گوید صاحب حزن است صاحب انکسار است، ان شاءالله در هفته های دیگر راجع به آن صحبت می کنیم.



# تمایز علوم

۴،۱. نظریه اول : تمایز علوم به تمایز موضوعات

۴،۱،۱. مقدمه : آیا علوم، به موضوع احتیاج دارند؟

\*\*\*

۴،۱،۱،۱. نظریه اول : علم نیاز به موضوع دارد .

برای این نظریه، ادله ای اقامه شده است :

بررسی دلیل اول :

(۱) بیان استدلال :

صغری : هر علمی دارای غرض واحدی است.

کبری : الواحد لا یصدر الا عن الواحد به این بیان که مسائل متعدد بما هی متعدد نمی توانند پدید آورنده غرض واحد باشند پس باید مسائل متعدد با جامعی به هم پیوند بخورند که همان موضوع است. پس غرض واحد (معلول واحد) باید دارای علت واحد (موضوع واحد) باشد.<sup>۱-۲</sup>

\*\*\*

توضیح قاعده الواحد:

نکته مقدماتی: الواحد گاهی گفته میشود و مراد «واحد بسیط» است که هیچ جهت ترکیب ندارد. در این جا واحد مقابل مرکب است. و گاهی گفته میشود و در مقابل کثیر است در اینجا واحد در مقابل «اثنین» است. واحد در فرض دوم واحد

---

. بیان منتهی الاصول در تبیین اشکال : «و اما التمسک لإثباته بقاعدة عدم إمكان صدور الواحد عن المتعدد بما هو متعدد - بیان ۱

ان هذه المسائل المتعددة بلا جامع بينها كيف يمكن ان يترتب عليها غرض واحد - فلا وجه له ...»: منتهی الاصول ج ۱ ص ۸

۲. بیان محاضرات در تبیین اشکال : « فغایة ما قيل أو يمكن أن يقال في وجهه، هو أن الغرض من أي علم من العلوم أمر واحد - مثلا - الغرض من علم الأصول: (الاعتدال على الاستنباط) و من علم النحو: (صون اللسان عن الخطأ في المقال) و من علم المنطق: (صون الفكر عن الخطأ في الاستنتاج) و حيث ان هذا الغرض الوجداني يترتب على مجموع القضايا المتباينة في الموضوعات و المحمولات التي دونت علماً واحداً و سميت باسم فارد، يستحيل ان يكون المؤثر فيه هذه القضايا بهذه الصفة، لاستلزامه تأثير الكثير بما هو كثير في الواحد بما هو واحد فإذا يكشف (إننا) عن ان المؤثر فيه جامع ذاتي وحداني بينها، بقانون ان المؤثر في الواحد لا يكون إلا الواحد بالسنخ، و هو موضوع العلم. و بتعبير آخر: ان البرهان على اقتضاء وحدة الغرض لوحدة القضايا موضوعاً و محمولاً، ليس إلا ان الأمور المتباينة لا تؤثر أثراً واحداً، كما عليه جل الفلاسفة لو لا كلهم.» : محاضرات ج ۱ ص ۱۶



عددی است.

قاعده الواحد، متشکل از دو قضیه است :

الف) «الواحد لا یصدر منه الا الواحد»

\* عبارت مرحوم حاجی سبزواری :

«فإن كل علة لا بد أن يكون لها خصوصية بحسبها یصدر عنها المعلول المعین كما أن للنار خصوصية بالنسبة إلى الحرارة و هي الصورة النوعية النارية و للماء خصوصية بالنسبة إلى البرودة. فذاك و ذا فیما نحن فیه كالنور و الظلمة كل یقتضی خصوصية فی العلة یناسب صدوره. و إذا تحقق فی بسیط و صدق علیه هذان المفهومان أعنی مصدر ذاك و مصدر ذا فكل اقتضی فی ذلك البسيط ما بحذا أى الخصوصية الخاصة فیتركب ذلك البسيط. و إذا أحکمت هذا البیان فلا تحتاج إلى البیانات الطويلة الذیل و تقدر أن تدفع الشبهات الفخرية التي فی هذا المقام»<sup>۱</sup>

روشن است که در این قضیه «الواحد» در طرف علت به معنای بسیط است که دارای هیچ جهت ترکیب نیست ولی «الواحد» در طرف معلول به معنای واحد عددی است یعنی «معلول دو تا نیست». پس قاعده می گوید «واحد بسیط حقیقی» علت است تنها برای یک چیز (اگرچه واحد بسیط نباشد) و نه دو چیز؛ پس این قضیه، در صدد اثبات آن است که معلول واحد بسیط، یک چیز است (البته باید توجه داشت که اگر واحد، من جمیع الجهات علت است، چون به هیچ جهت کثرت در او نیست. معلول نیز باید یک چیز باشد. همچنین بسیط باشد. چرا که اگر مرکب باشد، علت باید هم اجزاء آن را و هم خودش را ایجاد کند و این محتاج جهات متعدده در علت است.

ب) «الواحد لا یصدر الا من الواحد»

در این قضیه، واحد به معنای بسیط (مقابل مرکب) نیست بلکه به معنای واحد عددی است (یعنی یک چیز و نه دو چیز) و قضیه می گوید: اگر معلول، یک چیز باشد، علت آن هم یک چیز است و نه اینکه دو چیز علت آن باشد. پس واحد های اعتباری (که در حقیقت کثیر هستند) نمی تواند علت واحد حقیقی (یک چیز) باشند.

\* عبارت ملاصدرا (ره) در اسفار اربعة :

«قلت: .. ان المركب لا یخلو إما أن یكون له جزء صوری أو لم یکن و صورة الشیء هی تمامه و جهة وجوده و وحدته و قد مر أن وجود كل شیء هو بعینه وحدته و ما یكون وحدته ضعيفة كالعدد حتی یكون وحدته عین الكثرة و الانقسام كان وجوده أيضا ضعيفا فالكثیر بما هو کثیر غیر موجود بوجود آخر غیر وجودات الآحاد و المعدوم بما هو معدوم لا تأثیر له و مثل ذلك الوجود أى الذى كالأعداد و المقادیر كان تأثیره عین تأثیر الآحاد و الأجزاء فعلة كل موجود متأصل له وحدة حقیقیة لا بد أن یكون وحدتها وحدة حقیقیة أقوى من وحدة معلولها

<sup>۱</sup>. شرح منظومه؛ غرر فی احکام مشتركة بین العلة و المعلول ج ۲ ص ۴۴۷



فكل مركب فرض كونه علة لموجود وحداني فلا بد أن يكون له جزء صوري هو في الحقيقة علة.<sup>۱</sup>  
برهان صدرا : وحدت عين وجود است و اگر معلول واحد است باید وجود علت از آن اقوی باشد و در نتیجه علت نیز باید واحد باشد.



---

<sup>۱</sup> الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة اربعة : ج ۲ ص ۱۹۹